

19 DAIHMAN Students Movement
Oklahoma City, Okla. U.S.A.



سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

پیام

چریکهای فدائی خلق

بمناسبت دو روز بزرگ تاریخی

۱۹ بهمن ۴۹ (سرآغاز مبارزه مسلحانه) و

۲۱ بهمن ۵۷ (قیام شکوهمند خلق)

www.KetabFarsi.com

پیام

چریکهای فدائی خلق

بمناسبت دو روز بزرگ تاریخی

۱۹ بهمن ۴۹ (سرآغاز مبارزه مسلحانه) و

۲۱ بهمن ۵۷ (قیام شکوهمند خلق)

چریکهای فدائی خلق ایران

www.KetabFarsi.com

۱۹ بهمن امسال برای خلق قهرمان ما معانی بمراتب وسیعتر از سالهای پیش دارد. دیگر ۱۹ بهمن فقط یادآور رستاخیز سیا هکل در سال ۴۹ نیست، بلکه همچنین یادآور قیام دلیرانه خلق در بهمن ۵۲ نیز میباشد.

امسال پیش در روز ۱۹ بهمن چریکهای فدائی خلق با تحلیل جامع از شرایط ایران به این نتیجه رسیدند که روشنفکران خلق باید از طریق مبارزه نفی به قدرت تاریخی توده ها بزنند و از طریق این مبارزه با توده ها پیوند یابند و بکمک همین مبارزه و با بمیدان کشیدن توده ها به عرصه نبرد، مرحله به مرحله دشمنان خلق را بسطه زبانه دان تاریخ بریزند. چریکهای فدائی خلق با صفیر گلوله های خویش پیمانی را که در خفاگاه غلبه خویش با توده ها بسته بودند، علناً اعلام کردند و خلستق از صفیر این گلوله ها و از خلال غربه های وحشیانه دستگاه های تبلیغاتی دشمن استحکام این پیمان و عزم زاسخ اعلام کنندگان آنها دریافت و وقتی خون رزمندگان سیا هکل در پای این پیمان نشست، خلق ما حرکت کرد و دشمنان خلق هم دانستند که دیگر نبر مرگ و زندگی آغاز شده است. خلق دیگر نمیتوانست از خون این فدائیمان سهولت در گذرد و دشمنان نیز این کینه خونین خلستق را دریافته بودند، و از هر قطره خون چریکهای فدائی سیا هکل، دهها فدائی برخاست و نبردهای بی سابقه در تاریخ درگیر شدند. علیرغم همه کارشکنی های اپورتونیستها و همه خشونت های دشمن ادامه یافت، تنها دلخوشی هم این اپورتونیستها و هم آن دشمنان خونخوار، این بود که خلق ظاهرا

از این مبارزه برکنار است. وقتی چریکهای فدائی خلق میگفتند در مرحله کنونی حضور روشنفکران انقلابی در محنه مبارزه و آنهمه جانبازی و فداکاری آنها، انعکاس پتانسیل بالقوه توده‌ها در حمل بار مبارزه ضد امپریالیسم نیستی است، دیگر لازم نبود، دشمنان خونخوار ماسخنیسی بگویند. اپورتونیستها حتی در آن هنگامه خونین با چند نذل قول مسخ شده از اینجا و آنجا این سخن بسسزرگ تاریخی را به ریشخند میگرفتند ولی وقتی فقط ۸ سال پس از رستاخیز سیاهکل توده‌های خلق علیرغم همسایه فریادهای بازدارنده سازشکاران دست در دست چریکهای فدائی خلق یادگان به یادگان رفتند و درست بشیوه چریکهای فدائی خلق و آنچنان که آنها می خواستند و درست برخلاف خواست مدعیان رهبری مبارزه کردند، ورژیم پهلوسوی را به زباله دان تاریخ ریختند مفهوم تاریخی پیمانی که انقلابیون سیاهکل بسته بودند بر همه روشن شد و از آن پس بر اپورتونیستها و دشمنان بود که بکوشند این واقعه را لوٹ کنند و الحق در یکسال گذشته مجدانه در این راه کوشیدند، ولی خلق هرگز فراموش نمیکند که اگر چریکهای فدائی خلق نبودند، فاجعه سازشکاری مدعیان رهبری خلق که هم اکنون هم دامنه چنین وسیعی دارد، چه وسعت بسیار هم بیشتری بخود میگرفت، چشم انداز نبرد خلق که اکنون بسیار روشن است، تا چه حد تیره و مبهم بود.

چریکهای فدائی خلق اهمیت ویژه تاریخی سالگرد ۲۱ بهمن امسال را بخوبی درک میکنند و می دانند که باید در این سالگرد، بسیاری از مسائل جنبش را برای خسود و برای خلق و در راس آن برای طبقه کارگر توضیح دهند، و این انتظاری است که خلق از چریکهای فدائی خلق

دارد و چریکهای فدائی نیز مسئولیت خود را بخوبی در می یابند ولی اینکه آیا بتوانند این مسئولیت را به بهترین نحو انجام دهند یا نه ، دیگر مساله ایست که به امکانات ما مربوط است و ما با تمام توش و توان خود در اینراه کوشش خواهیم کرد . سالی که گذشت برای چریکهای فدائی خلق سال آزمایش بود ، سالی بود که سرنوشت و هستی و نیستی چریکهای فدائی خلق جدا " مطرح شد ، همه دشمنان خلق که از قیام بهمن ۵۷ نیروی سهمگینی که از پیوند فدائی و خلق ایجاد شده بود ، به وحشتشان افکنده بود ، دست در دست هم و هر کدام با شوه ها و وسائل خاص خویش ولی همه یکمدا و هماهنگ بر چریکهای فدائی تاختند . دشمن حتی در صف ما نفوذ کرد و بخش بزرگی از خانه ما را نیز تسخیر نمود ، بیستم آن می رفت که این نا مردمان بتوانند حتی نام فدائی را از ردیف مبارزین کنونی جنبش حذف کنند ، ولی همه این تلاشها گرچه ضربه بزرگی به ما وارد کرد ، نتوانست ضربه کاری و کار ساز باشد چریکهای فدائی توانستند در زیر این ضربه ، که اعتراف میکنیم بسیار سنگین بود ، زیر بدرستی دشمنان طبقاتی جا که در صف ما رخنه کرده بودند ، صورت میگرفت ، قد علم کنند .

پراتیک انقلابی توده ها ، و حوادثی که در جامعه اتفاق افتاد ، زمینه عینی نظرات چریکهای فدائی خلق ایران را هرچه بیشتر و بیشتر به نمایش گذاشت ، و بدینترتیب به آنها اجازه داد تا زیر سیل ضربات اپورتونسم و دشمن بحیات خود ادامه دهند و امروز در سالروز ۲۱ بهمن چریکهای فدائی مصمم تر از پیش و با درکی روشن تر از پیش در مورد خلق و دشمنان خلق در

میدان مبارزه و دوشادوش توده های انقلابی که الحق در دو
 سال اخیر نشان داده اند که همواره در کار انقلاب از
 پیشروترین پیشاهنگان سبز پیشترند، در حرکت است و اکنون
 وظیفه خود میدانند که هر چند به اختصار بعضی از
 مهمترین مسائل جنبش را و مخصوصاً "با تاکید بسسرها
 اموری که بنظرشان مبارزه قهرمانانه ضد امپریالیستی خلق
 را تهدید میکند، با خلق خویش مطرح نمایند. **۱**
 در یکسانی که از قیام بهمن میگذرد، خلق ما
 شاهد است که هر روز عوامفریبان تازه ای در صحنه حاضر
 میشوند و ادعای رهبری مبارزه با رژیم محمد رضا شاه
 را دارند. آنها سابقه دروغین مبارزه نیز برای خود
 تهیه می بینند و با امکاناتی که دشمنان خلق در اختیار
 این عوامفریبان و دروغگویان میگذارد، تبلیغات وسیعی
 نیز در مورد قهرمانیهای کاذب خویش در زمان محمدرضا شاه
 برآه می اندازند ولی همه این تبلیغات دروغین در مقابل
 خاطرات روشن خلق ما از مبارزات خونین پیشاهنگان مسلحش
 در سالهای ۵۷ - ۴۹ با رژیم محمد رضا شاه رنگ میبازد
 و خلق به این لافزنیها با تمسخر نگاه میکند و بسسرها
 از ساعتها لافزنی این دروغگویان، با بی اعتنائی راه
 خود را در پیش میگیرد و زیر لب میگوید که مبارزه را آنها
 کردند که سلاح بدست گرفتند و در راه آرمان بزرگ خویش
 خون دادند. مبارزه را چریکهای فدائی کردند. مبارزه
 را مجاهدین خلق کردند نه این دروغگویان و مدعیان **۲**
 این قهرمانان کاذب که بورژوازی وابسته در چشمه
 نحیفشان باد غرور میدمد تا پهلوان جلوه کنند، جنبش
 مسلحانه را ورد باطل کنند. سحر تبلیغات خویش
 می بینند لذا بخش عمده ای از تبلیغات خویش را صرف

بی اهمیت و بی اثر جلوه دادن این مبارزه میکنند و گاهی حتی وقاحت را به آنجا میرسانند که برای آن اثر منفی نیز قائلند (۱). در راه این تبلیغات آنها تاریخ را تحریف میکنند و واقعیات را وارونه جلوه میدهند، خود را در ارتباط با توده‌ها و مبارزین مسلح را جدا از آنها قلمداد میکنند. دنباله روی خود را از جنبش خودبخودی توده‌ها، رهبری جنبش و تانکر مبارزه مسلحانه را در عمق بخشیدن به جنبش خود بخودی توده‌ها انحراف جنبش جلوه میدهند و در این راه این قهرمانان دروغین، این مهره‌هایی که بورژوازی وابسته آبشای نقش قهرمان را در این مقطع از زمان بر عهده شایان گذاشته، تنها نیستند. اپورتونیستهای رنگارنگ نیز برای آنها آذوقه تبلیغاتی فراهم میکنند. و اگر آنها با توسل به ایدئالیستی ترین و ارتحاشی ترین منطوقها به چنان نتایجی میرسند، اینها ظاهراً با تکیه بر انقلابی ترین دیدگاه ماتریالیستی یا تکیه ظاهراً بر مارکسیسم - لنینیسم همان نتایج را میگیرند. آنها گاه در این راه چنان وقیحانه پیش میروند که مبارزه

(۱) آنها جنبش اخیر ایران را جنبش استثنائی خواننده و زیرکانه بر سر منابر مرتباً "به مردم القاء میکنند که پیروزی بر شاه تنها با نیروی ایمان و با دست خالی بدست آمده و کسانی نظیر قطب زاده یورش مردم بسط پادگانها را عملی ناپسند خواننده و صرفاً "به این دلیل بختیار خائن را، که یورش در زمان وی صورت گرفته، خائن - ترین نخست وزیر ایران معرفی مینماید.

ملحانه ۸ سال آخر عمر حکومت شاهنشاهی را کسب کرده در واقع یکی از عوامل مهم کندن گور این حکومت بسطید "انحراف" جلوه میدهند.

ولی با آغاز مبارزه ملحانه در سال ۴۹ از طرف چریکهای فدائی خلق و پس از آنکه عملیات ملحانیه همزمان ما در سازمان مجاهدین خلق آشکار شد و به رژیم شاهنشاهی نشان داد که خلق چه کمونیست باشد چه غیر کمونیست، راه مبارزه با چنان رژیم سفاکی را یافته است، رژیم شاهنشاهی دریافت که دیگر به مبارزه مرگ و زندگی وارد شده است. دستگاه دولتی در این ۸ سال هر چه کرد با محاسبه و در جهت سرکوب این مبارزه بود شیخ مبارزه ملحانه یا بقول خود شاهنشاه "تروریسم و خرابکاری" حتی یک لحظه هم در این مدت، شاه و سایر سگهای زنجیری امپریالیسم در ایران را آرام نگذاشت همچنانکه امروز هم آرام نمیکند. اسوس کسبه حتی پس از قیام بهمن نیز بورژوازی وابسته آنچنان کنترل اوضاع را در دست داشت که نگذارد اسناد تلافیهای مذبحخانه رژیم شاهنشاهی زیر ضربات مبارزه ملحانیه منتشر شود ولی حتی بدون این اسناد نیز خاطره آن ایام از ذهن هیچکس زدوده نشده است. آنچه ماهیت واقعی این رژیم را بر مردم آشکار کرد و ددصفتی و ضد مردمی آنها را هر روز و هر ساعت در میان خیابانها نمایش داد، مبارزه ملحانه بود. آنچه آنها را داشت که همه وسائل سرکوب را بمیدان بیاورد و باز موفق نشود، مبارزه ملحانیه بود. آنچه آگاهی و شیوه قهرآمیز مبارزه را به تودههای میلیونی خلق آموخت مبارزه ملحانه بود. آنها کسبه مدعی اند جنبش خلق را در دو سال گذشته رهبری میکرده اند.

آیا از یاد برده‌اند که چگونه خلق همه آن کارها را پیش از آنکه بگویند انجام داده بود و پیش از آنکه آنها بگویند که مردم به خیابان بریزند، مردم به خیابان ریخته بودند و پیش از آنکه آنها بگویند مردم اعتماد کنید، مردم اعتماد کرده بودند و در حالیکه آنها هرگز نگفته بودند بزور متوسل شوید، مردم پیش از همه چیز بزور متوسل شده بودند، آیا به این میگویند رهبری با دنباله روی، اگر آنها امروز در موضع قدرت و در حکومت قرار دارند آیا بدلیل آنست که جنبش خلق را رهبری کرده‌اند و در نتیجه آن به حکومت رسیده‌اند؟ بهیچوجه چنین نیست، دلیل آنکه آنها هنوز در حکومتند این است که هنوز مبارزه خلق قادر به سرنگونی بورژوازی وابسته، این پایگاه حاکمیت امپریالیسم نشده است. بگذارید بورژوازی وابسته مبارزات خلق که در یکسال اخیر همچنان دامنه و عمق بیشتری یافته است، سرنگون شود تا ببینیم که آیا هنوز هم این مدعیان رهبری بر دوش حکومت عیدانند؟ ما گمان می‌کنیم بهترین طریق بزرگداشت پیساد مبارزه قهرمانانه رزمندگان سیاهگل و قیام توده‌های میلیونی در بهمن سال گذشته برای ما این باشد که با تکیه به تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک که اساس تئوریک مبارزه چریک‌های فدائی خلق بوده و به نظر ما تنها شکل خلاق انطباق مارکسیسم - لنینیسم در شرایط تشبیت حاکمیت بورژوازی وابسته میباشد، در باره چند نکته مبرم جنبش با نیروهای مبارز و توده‌های خلق سخن گوئیم و پیش از آغاز این سخن از همه مبارزین چه کمونیست و چه غیر کمونیست مالدقانه بخواهیم که

سخن ما با دقت گوش کنند و اجازه ندهند که بدخواه‌ها
 سخن ما را دگرگون جلوه دهند، زیرا این کار در سالی که
 گذشت بارها صورت گرفت. وقتی ما گفتیم حاکمیت
 بورژوازی وابسته در ایران از بین نرفته و بلافاصله
 پس از آن افزودیم که قصد نداریم بگوئیم همه کسانیکه
 در دولت کنونی کار میکنند به این یا آن شکل نوکسر
 امپریالیسم هستند بلکه ماهیت عملکرد دولت را در نظر
 بگیریم باز بدخواهان سخن ما را وارونه کردند و چنین
 جلوه دادند که گوئی ما قصد داریم سابقه مبارزاتی
 دیگران را نفی کنیم در حالیکه بهیچوجه چنین نیست. ما
 معتقدیم که هیچ نیروئی حق ندارد حتی یک لحظه از
 سابقه مبارزاتی دیگران را انکار کند و هرکس حتی بسک
 لحظه بر ضد بورژوازی وابسته به امپریالیسم مبارزه
 کرده باشد، همان یک لحظه اش نیز نباید انکار گردد
 و سابقه برخوردهای ما با سایر نیروهای خلقی نشان
 میدهد که چریکهای فدائی خلق صادقانه تر از همه
 مبارزات سایر نیروها را ارج گذاشته اند بین بحث
 همانطور که بارها گفته ایم بر سر افراد نیست، تفرقه‌ای
 که امروز ظاهراً "بین پاره‌ای از نیروهای خلقی احساس
 میشود زائیده طبیعت مبارزه در مرحله کنونی نیست بلکه
 زائیده مهارت بورژواری وابسته در اعمال سیاستهای
 نواستعماری برای ایجاد زمیند سرکوب مبارزه خلق است.
 لذا باز هم تذکر میدهم مبادا دشمنان خلق سخن ما را
 وارونه کنند و آنها وسیله‌ای برای دامن زدن به بدبینی
 میان نیروهای که در این مرحله از مبارزه باید در کنار
 هم باشند تبدیل کنند.

نشوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک

بر اساس تحلیل شرایط عینی و وضعیت طبقاتی جامعه ما سه
این نتیجه رسید که با "استقرار سلطه امپریالیستی،
تمام تضادهای درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد
قرار گرفت. تضادیکه در مقیاس جهانی گسترش
دارد، تضاد خلق و امپریالیسم، هر گونه تحولی میبایست
این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار
حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیستی" (رفیق مسعود).
بنا بر این در کشور ما نباید مبارزه
امپریالیسم را فقط مبارزه با "اچنی" و "بیگانگی"
دانست دیگر در اینجا مبارزه با امپریالیسم بمعنای
مبارزه با طبقه حاکم یعنی مبارزه با بورژوازی وابسته
نیز هست. این وحدت ارگانیک طبقه حاکم در داخل کشور
با امپریالیسم امکان تجلی عالیترین شکل سیاست
استعمار نوین که پایه سیاست امپریالیسم نسبت به
کشورهای تحت سلطه را مخصوصاً "پس از جنگ جهانی دوم
تشکیل میدهد، در رابطه با کشور ما بمنصه ظهور رساند.
میدانیم که اساس استعمار نو بر مفاد ظاهری
محتوی و شکل استوار است. استعمار نوین کشوری را که
از لحاظ اقتصادی، نظامی و سیاسی بطور کامل به
امپریالیسم وابسته است بظاهر مستغل جلوه میدهد. و این
را نیز میدانیم که یکی از دلائل توسل به این سیاست
جدید استعماری، عمدتاً "عکس العمل امپریالیسم در مقابل
جنبش آزادی بخش خلقهای کشورهای تحت سلطه بود. استعمار
نوین شکل فریبکارانه استعمار کهن بود ولی برای آنکه
این مفاد ظاهری بین شکل و محتوی ثابت بماند نیروی
سرکوب کننده بومی بزرگی مورد نیاز بود و امپریالیسم
در هیچ جا از ایجاد آن غفلت نکرد و از جمله یکمشی از

بهترین نمونه‌های آنها در کشور ما بوجود آورد. وقتی می‌گوئیم استعمار نوین عمدتاً "عکس العمل مکارانه امپریالیسم در مقابل مبارزه آزادی بخش خلقهاست باید انتظار داشته باشیم که در جریان قلیسان مبارزه توده‌ای این سیاست نو استعماری بیشترین قتالهاست را از خود نشان دهد و به مکارانه‌ترین شعبده‌بازی دست زند تا بتواند با ایجاد نمای ظاهری استقلال و ایجنسای نمای ظاهری قدرت خلقی توهم استقلال را هرچه بیشتر تقویت کند و حداقل نیروهای نزدیک بین تر نهضت خلق را با بفریبد و طبیعی است که در نهضت اخیر خلق ما نیز سیاست نو استعماری دست به این حیل‌گری بزند، بخصوص که ما میدانیم ایران برای امپریالیسم بیک معنی مثلث سه مرگ و زندگی است. چه چریکهای فدائی خلق ایران و چه سازمان مجاهدین خلق ایران بر این نکته اتفاق نظر داشتند که بعلمت اهمیت ایران برای امپریالیسم مبارزه در اینجا بسیار بر سخت و طولانی خواهد بود (۱).

پس از قیام بهمن سال گذشته و سقوط شاه، خلق ما بحق شادمانی بزرگی کرد زیرا چاق بزرگی را از دست استعمار امپریالیسم گرفته بود ولی وقتی در میان آن شوق و شور نغمه‌های پیروزی کامل در گوشه و کنار بگوش رسید، ما، چریکهای فدائی فریاد برآوردیم که هنوز جز گامی کوچک برداشته نشده است و مبادا این توهم در خلق پدید آید که ما مرحله‌ای را پشت سر گذاشته‌ایم و مبادا با فکر گذار

(۱) رضا رضائی از رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران جمله‌ای دارد که معنی آن چنین است: ایران یکی از آخرین کشورهای خواهد بود که از قید امپریالیسم آزاد میشود!

از یک مرحله سیاست نو استعماری امپریالیسم بتوانند نیروهای خلق را پراکنده سازد، ولی زمره‌های پی‌سروری کامل کم کم بفریادهای کزکننده‌ای تبدیل شد و دستگاہهای تبلیغاتی بورژوازی وابسته آنها شب‌وروز در گوش خلق خواندند و تعجب ما وقتی دوجندان شد که این زمره‌ها را از درون سازمان خودمان نیز شنیدیم که میگفتند با سقوط شاه یک مرحله کامل استراتژیک پایان رسیده است و این‌ها هو آنچنان بود که ما احساس کردیم نمیتوانیم صدای خود را بگوش خلق برسانیم و در اینجا بود که آثار عملی و نتایج وخیم یکی از بزرگترین نقائصی که کار حریک‌نمای فدائی خلق در ۸ سال گذشته مبارزاتی بدان مبتلا بسود، یعنی کم بها دادن بمبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی، خود را بعیان نشان داد.

چگونه سازمانی که بر اساس تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک بوجود آمده بود و مرحله کنونی مبارزه را مرحله فدا امپریالیستی و ضد بورژوازی وابسته میدانست و وحدت استراتژیک آنها سرنگونسازی بورژوازی وابسته به امپریالیسم و ایجاد جمعیت‌سوری دموکراتیک نوین تشخیص میداد، بدون هیچگونه بسرخسورد ایدئولوژیک، به اندیشه‌هایی راه داده بود که مبارزه با دیکتاتوری شاه را یک مرحله استراتژیک مبارزه خلق میدانستند؟ این لیبرالیسم نتیجه فاجعه بار خسود را بیار آورده بود و زمینه را برای مانورهای نو استعماری بورژوازی وابسته هرچه بیشتر فراهم کرد.

مشخص‌کننده گذار از یک مرحله انقلابی به مرحله انقلابی دیگر در زمینه اقتصادی انتقال مالکیت افسزار تولید از یک طبقه بیک طبقه دیگر و در زمینه سیاسی

انتقال حاکمیت از یک طبقه به طبقه دیگر است. البته در شرایط خاص تاریخی بر حسب شدت یا ضعف تضادها، گذار از یک مرحله به مرحله دیگر ممکن است دورانهای گذاری را بوجود آورد که در طی آن طبقه جدیدی بنحو چشمگیر در مالکیت ابزار عمده تولید جامعه با طبقه سابق شریک شود و یا مخصوصاً در حاکمیت سیاسی قدرت حاکمه بین طبقات جدید و قدیم تقسیم شود. ولی بهر حال این امر تغییری در ماهیت بحث نمیدهد که مرحله جدید انقلاب با انتقال مالکیت ابزار عمده تولید جامعه و حاکمیت سیاسی به طبقه یا طبقاتی که در انقلاب شرکت دارند مقارن است.

هنگامیکه میخواهیم این تعریف کلی از مرحله انقلاب را در کشوری مانند ایران که بورژوازی وابسته بر اقتصاد آن سلطه کامل دارد پیاده کنیم، بلافاصله باید بویژگی آن اشاره نمائیم. مالکیت ابزار عمده تولید در جامعه ما متعلق به بورژوازی وابسته است و مسأله انقلاب و ضد انقلاب را همین حقیقت تعیین میکند. همواره نیروها و طبقات ملی و غیر وابسته در یکسو قرار بگیرند و بورژوازی وابسته به امپریالیسم و عمال آنها در سوی دیگر. آیا انتقال این مالکیت از بورژوازی وابسته بیکی از طبقات و نیروهای ملی بهمان صورتی که است میسر است؟ پاسخ بدون شک منفی است. ابزار تولید بورژوازی وابسته به مرض پلیدی مبتلا است که به هرکس منتقل شود او را نیز به آن مرض مبتلا میکند و این مرض وابستگی است. ابزار تولید بورژوازی وابسته را بسهم هزاران تکه خرد کنید باز عنصر وابستگی در کوچکترین تکه‌های آن باقی است و بهرکس منتقل شود او را هم

وابسته میکنند. پس این ابزار تولید بهمین سادگی از دستی به دست دیگر نمیرود. اگر به بورژوازی ملی منتقل شود او را به بورژوازی وابسته تبدیل میکنند، اگر به دولت ملی منتقل شود او را به دولت وابسته تبدیل میکنند و خلاصه این خطرات ابزار تولید بورژوازی وابسته است که باید در این مرحله شناخت و به این سخن چریکهای فدائشی خلق است که باید بدقت گوش داد: رهائی از وابستگی در جاهای که مالکیت ابزار تولید آن در دست بورژوازی وابسته است یا خلق ید از مالکین آنها نیست میسر نیست. آنرا به مالکیت هر کسی میدهند همین او خود یک بورژوازی وابسته است. ما به کسی تهمت نمیزنیم و سابقه مبارزه ملی هیچکس را هم نفی نمیکنیم ولی این کس را که برای اداره فلان صنعت وابسته گماشته باشند سابقه اش هرچه باشد در حال حاضر یک پادوی بورژوازی کمیرادور است. نیت او، ماهیت شخصی او در این امر هیچ تأثیری ندارد. در زمینه اقتصادی فقط به کمک یک انقلاب بزرگ و عمیق میتوان از چنگال وابستگی رها شد نه با دست بدست کردن ابزار تولید.

اما در زمینه حاکمیت نیازی، سلطه بورژوازی وابسته در جامعه ما نه به دلیل عدم رشد تضادها و یا رونق تولید بورژوازی تحکیم مییافت بلکه سیمای واقعی این جامعه سرکوب شدید خلق بود و ستون فقرات ابزار این سرکوب را ارتش تشکیل میداد. همه نیروهای سرکوبگر دیگر فرزندان کوچک و بزرگ همین ارتش بودند. تا وقتی که این ارتش باقی است خیال امپریالیسم آورده است. چون حاکمیت بورژوازی وابسته مطلق و محرز است. حتی او حاضر است برای مدتی کارخانهها را بخواباند، در این صورت

لطمه اساسی به نظم موجود وارد نمیشود، ولی اگر ارتش یعنی ابزار حاکمیت از دست برود، دیگر سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. انقلاب اگر بخواهد پیروز شود باید این ارتش را درهم شکنند و اگر اینکار را انجام نداده، هیچ کار اساسی صورت نگرفته است. اینست ما هیت تعلیمات تشریفی مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک در تحلیل مرحله انقلاب در کشور ما.

۱/ ببینیم پس از قیام بهمن و سقوط رژیم شاهنشاهی بر انقلاب ما چه گذشت؟ همانطور که پیش از این گفتیم، باید توقع داشت که در مقابل انقلابی باین عظمت، محیلانه ترین حیل‌های استعمارنو از طرف امپریالیسم به مرحله اجرا درآید، حیل‌هایی که حتی گاه ابزارهای اجرائی آنها گمان میکردند مشغول انجام وظیفه‌ای ملی و انقلابی هستند. قیام خلق به آنچنان مرحله‌ای رسیده بود که امپریالیسم میدید برای حفظ پایگاه خود در کشور ما باید رژیم شاهنشاهی را که مالیان دراز وسیله تحکیم نفوذ وی در این سرزمین بود، فدا کند. دیالکتیک تاریخ و رشد تفاده‌ساز چنان کرد که امپریالیسم درست بهمان دلیلی که زمانی به حمایت از شاه برخاسته بود، امروز از حمایت او دست بردارد. و آن دلیل همانا حفظ منافع خود در سرزمین ما بود.

۲/ امپریالیسم به ابزار حاکمیت خود یعنی ارتش دستور داد که سلاح بزمین بگذارد و این ما هرا نه تنها در تاکتیک جنگی بود که علیه قیام ما بکار برد، هیچیک از عملاتی که پیش از آن به جنبش کرده بود تا این حد حساب شده و کاری نبود. پس از این واقعه بود که حوادث بنحوی گنج کننده و ظاهراً "متناقض بوقوع پیوست. خلقی که دشمن

خود را روشن میدید و هدفهایش را بخوبی میشناخت ناگهان احساس گنجی و سردرگمی کرد. چه شده است؟ کارها که در دست خودمان است، اینها که بر سر کارند همه از خودمان اندک پس چرا همه چیز به روال سابق است! سیاست نواستعماری کار خود را کرده بود، ولی فهم این مسئله برای توده ها به مرور زمان احتیاج داشت و امروز میتوان با قاطعیت گفت که دست امپریالیسم در این بازی تا حد زیادی روشده است. ظاهراً "امپریالیسم پس از آنکه اطمینان یافت که موقعیت ارتش در صورت روی کار آمدن دولت جدید همچنان محفوظ است، دیگر خیالش آسوده بود / زیرا اگر ساده اندیشان نمیدانستند، او میدانست که با بودن ارتش همه چیز در کنترل اوست. اگر عوام فریبان میگفتند و ساده لوحان باور میکردند که صدق را صرفاً "کارشکنی های حزب توده سرنگون کرد، امپریالیسم میدانست که صدق را ارتش سرنگون کرد. حتی در حالیکه ظاهراً "خودش وزارت دفاع را بعهده داشت. اگر ارتش باقی بماند، سایر مسائل فرعی و ثانوی است و به مرور زمان بمنفع امپریالیسم حل خواهند شد، بهمین دلیل هم بود که خلق آگاه ما در طی مبارزاتش بیشتریسن فشار را بر درهم شکستن ارتش وارد میکرد، ولی بهرحال این آن چیزی بود که واقع شد.

با تضمین موقعیت ارتش، حالا دیگر میتوان رژیم جدیدی داشت. نمایندگان بخشی از بورژوازی وابسته بمناسبت تفادی که با رژیم شاه و مخصوصاً "تعدیات اقتصادی خاندان سلطنتی داشتند، در زمانیکه مبارزه با شاه، نمائی از مبارزه با امپریالیسم بود، با آن همدردی میکردند و با اوج گرفتن مبارزات توده ها و عمیق تر شدن تضادهای درونی هیئت حاکمه، حضور اینها در جنبش مخالف شاه بیشتر

احساس میشد. پس از آنکه همه فهمیدند که دیگر رژیم شاهنشاهی در این سرزمین قادر به دوام نیست، خیل بزرگی از خرده بورژوازی وابسته که سالها در مقامات بالای دستگاه بوروکراسی و تکنوکراسی آریا مهری مشغول خدمت به بورژوازی وابسته بودند، از موضع ضدیت با شاه به جنبش مسرود پیوستند تا مقام خود را در آینده نجات دهند و از انتقامجویی خلق در آینده نسبت بخود بکاهند. دولت جدید میتواند نسبت عناصری از این "انقلابیون" وابسته را در خود داشته باشد. عوض کردن چهره برای اینها کار بسیار آسانی بود، چرا که چهره سابقان نیز مصنوعی و عوضی بود. اینها همان خرده بورژوازی وابسته اند که مخصوصاً "پس از" انقلاب سفید، شاه آنها را به بهانه داشتن مدارک عالی تحصیلیه به جای فئودالهای سابق در دستگاههای اداری و تکنوکراسی دولتی، که روز بروز هم دامنه مییافت، مستقر کرد تا بصورت مهره های بی اراده و مزدور، اساس تمرکز قدرت را در دست وی که لازمه رشد بورژوازی وابسته بود، تا مین کند و او را از چنگ فئودالهای ابله و گلهشق در دستگاه اداری نجات دهند. در ترکیب دولت جدید از اینها میشد استفاده کرد، ولی به آنها نمیبایست اکتفا نمود، زیرا درست است که اینها این اواخر تندوتیز انقلابی شده بودند، ولی حداقل کارمندان زیردستان همه سوابقان را میدانستند.

دسته دیگری که میبایست در دولت جدید شرکت کنند، سیاستمداران حرفه ای طبقه مسروده بودند کسبه پست از ده یا نوزده سال کسادی کامل ناگهان بازاری بسیار گرم برای فروش تیغ حرفه ای خود پیدا میکردند. آنها زمانهایی نمابندگان طبقات ملی بودند که حالا از طبقه شان خشنوری نبود، ولی بهر حال اینها مهارتهایی داشتند، فن بینند و

بست و عوام‌فریبی را میدانستند، راه تحریف حقایق تاریخی
 را بلد بودند و مخصوصاً (و این مهارتی است که آنها در
 این مرحله بسیار روی آن حساب میکردند) طریق دشنام دادن
 و تهمت زدن به کمونیست‌ها را بلد بودند. ولی اینها اینرا
 هم میدانستند که دیگر با همان عزت و احترام گذشته بنای
 در معرکه سیاست نمیکذارند. زمانی بود که آنها روی دوش
 طبقه‌شان حرکت میکردند، ولی حالا عیب‌یست بر سر راه انقلاب
 بساط پهن کنند و برای کالای خود مشتری بطلبند. اینها که
 طبقه‌شان را از دست داده بودند، اکنون حاضر بودند حتی
 بنا به اصطلاحی که از سابق برایشان مانده بود، "سزب"،
 "نهفت" و یا "جبهه" خود را هم رها کنند و با اصطلاح خستودرا
 تکفروش کنند. در میان اینها آنکس که در گذشته ناسیو-
 نالیست بود، حاضر بود عادت شاهنامه‌خوانی خود را ترک کند
 و خود را به صحیفه سجادیه متمایل نشان دهد، و این تغییر
 موضع ناگهانی را برای دوستان قدیمی که بهر حال بارها
 از لرفا و بخاطر استعمال کلمات عربی سوزنش شده بودند،
 باینصورت توجیه کند که "جوهر فرهنگ ملی ما همانا اسلام
 است" و حتی حاضر شود بجای کلمه "ملت"، که همه هویست
 نیاسی خود را زیر بیرق او یافته بود، از "قوم"، "قبیله"
 و "امت" استفاده نماید و آنکس که در میان آنها در گذشته
 مخالف "شخصیت پرستی" بود، حال حاضر بود که بگوید این
 شخصیت غیر از آن شخصیت است و این فرد دست خدا و دعای
 ملت همراهش میباشد و فراموش کند که در مورد آن "شخصیت"
 هم همین‌ها را میگفتند. و بهر حال اینها هم میتوانند در
 دولت بعد از قیام جایی داشته باشند. اینها گسسه روزی
 نمایندگی بورژوازی ملی را داشتند، حال دیگر از لحاظ
 سیاسی مرده بودند. ولی تاریخ خواست این شوخی را هم بکند

که اینها در مراسم تشییع جنازه و تدفین خود نیز شرکت داشته باشند. شاه این عادت بد را داشت که پس از گذشتن افراد، دیگر اعتنائی به مراسم خاک سپاری آنها نمیکرد، ولی امروز زمانی فرارسیده بود که حتی مرده‌هایی را که از زمان شاه روی زمین مانده بودند خاک کنند.

ولی دولت پس از قیام بهمن را همیشه صرفاً "بسا همین ها ساخت" اگر چنین کاری میسر بود، همه اینها بسا وجود شاه هم حاضر بودند حکومت تشکیل دهند. در دولت پس از قیام بهمن باید قیام خلق بحساب آید تا زمین سه تسویه حساب بعدی با این قیام آماده شود، پس دستگاه دولتی جدید باید عنامری را نیز شامل شود که واقعا "در قیام خلق شرکت داشته‌اند و بهر حال نماینده قشرها و طبقاتی از درون خلق بودند. اگر اینها نباشند، خلق دولت را نمیپذیرد، ولی باید کاری کرد که وجود آنها، نه تنها زیانی به نظام موجود نزنند، بلکه به حفظ آن مدد رسانند. وجود این چهره‌ها در دولت باعث میشد که امیدهای مردم پدید آید و قشرهایی از آنها از خود بدانند و در مقابل حملات دیگران حتی بدفاع از آن برخیزند. ولی در انتخاب این چهره‌ها باید دقت بسیار کرد و در چگونگی قدرت‌آجرائی آنها از این هم بیشتر باید دقت کرد. از میان نمایندگان طبقات ملی آنها باید به دولت راه داده شوند که وجودشان بسرای نظام موجود کم خطرتر باشد و بعلاوه دستگاههای اجرائی را باید آنچنان تنظیم کرد که نیت اینها هرچه باشد کاری از آنها ساخته نباشد تا هرچه زودتر با خودشان ناامیسد شوند و بکناری روند یا مردم از آنها بپروند و قطع امید کنند و آنگاه نطق یک‌هوجی مزدور کافی است تا اینگونه مردم خود آنها را وادار بکناره‌گیری کنند، و با اساساً

به مقام خود دل خوش کنند و حساب خود را از منافس طبقه شان جدا نماید. و به این ترتیب این افراد پس از آنکه وظیفه تاریخی خود را از نظر بورژوازی وابسته انجام دادند یک یک از صحنه دولت ناپدید میشوند. در یک سال اخیر اینها دردناکترین سرنوشت را در صحنه سیاست کشور ما داشتند. اینها همانطور که خود نیز بارها اعلام میکردند خیلی کارها مایل بودند انجام دهند گسه نمیتوانستند و واقعا " در این سخنانشان صادق بودند و خیلی کارها هم نمیخواستند انجام شود که انجام میشد. یکی از خصوصیات جریانات یکسال اخیر این است که همیشه از دستهای مرموزی سخن میگویند که همه چیز را بهم میزند و در هرکاری خرابکاری و اشکال تراشی میکنند. از مسلمانانی که بیش از حد مسلمانند و نمایندگان امامی که به سخن امام گوش نمیدهند و پاسدارانی که دستور فرمانده خود را نمیخوانند و کمیته‌هایی که دستور انحلال خود را پاره میکنند و خلاصه ظاهرا " هیچ چیز نظم ندارد ولی در عین حال همه چیز منظم بنظر میرسد وقتی مثلا کارگران در یک کارخانه اجتماع کردند همیشه کسانی پیدا میشوند که به آنها حمله کنند و اجتماعشان را برهم زنند اگر چه نه رئیس کمیته محل اطلاع داشته باشد و نه رئیس شهربانی محل، عمل انجام میشود و بعد کسانی که شاید در انجام آن دخیل نبودند در مسئولیت آن شریکند و تمام مسئولیت را بعهده میگیرند و به این کار ناگزیرند. این دست مرموز و این حرکت برنا مسسه ریزی شده در عین هرج و مرج همان قدرت اجرائی بورژوازی وابسته است که ظاهرا " خود را گوش بفرمان

جلوه میدهد و روزی صدبار برای مردم قسم میخورد که شعار "امام و امت" را جایگزین شعار "شاه و ملت" کرده است. اینست که هرروز که از قیام میگذرد تعداد اینگونه افراد را در دستگاه دولتی کنونی کمتر می بینیم و در نتیجه احساس میشود که کارها دارد به نظم درمیآید و واقعا "حد آمر و مأمور مشخص میشود. اینست ماهیت دولت پس از قیام، و عملکردهای آنرا دیگر لازم نیست ما در اینجا ذکر کنیم. هرکس نتیجه عملکرد یکساله دولت پس از قیام را با پوستیت و گوشت خویش احساس میکند، اما وظیفه ما کمونیستها در مقابل چنین وضعی چه بود؟ ما باید چه میکردیم؟ ما باید واقعیت وضعی را که پیش آمده بود برای خلق توضیح میدادیم و حتی برای آنهایی که به خلق تعلق داشتند و اکنون در دستگاه دولتی جای میگرفتند، میبایست بگوئیم که اگر احساس قدرت میکنید توهمی بیش نیست، اگر فکر میکنید دستگاههای اجرائی آریا مهربی در مقابل شما پیدایشی به زمین میسایند از ترس جنبش خلق است و در کمینند تا با این عابدنماشها از جوش انقلابی خلق بکاهند و آنگاه خود میدانند چه کنند. جای همه این چابلوسیها و تملق گوئیهای ریائی از جنبش خلق را عربده ها و دشنامهای وحشیانه خواهد گرفت و موج سوذات مفلوک امروزی به قهرمانان فردا تبدیل خواهند شد. کمونیستها میبایست چنین میکردند و چریکهای فدائیسینی چنین کردند و بدون آنکه بخواهند به نیروهای ملیسینی اهانت کنند و به تضادهای درون خلق دامن بزنند به همه هشدار دادند که در ایران فقط یک نظام اقتصادی هست و آنهم نظام اقتصادی بورژوازی وابسته و فقط پستک

ابزار حاکمیت وجود دارد که اصلی ترین و مهمترین آن همان ارتش بورژوازی وابسته است و هیچ نیروی خلقی نباید این توهم برایش پیش آید که در قدرت قرار گرفته است و سرپازگیری جدید بورژوازی وابسته را نباید به حساب تغییر کیفی و ماهوی اوضاع گذاشت. در تحلیل نباید به اشخاص متوسل شد و نبات آنها را بررسی نمود بلکه به جریان عینی و تحول شرایط واقعی باید توجه کرد.

پس از این آرایش جدید، بورژوازی وابسته کسسه حسارت خود را در مقابل قیام خلق از دست داده بسسود اعتماد بنفس جدیدی پیدا کرد و جنبش خلق را از هرگونه مورد تهاجم قرار داد. وجود حمایت توده‌های از بساره‌های از افراد موجود و ذی نفوذ در دستگاه دولتی جدید قسدرت مانور بزرگی در اخبار بورژوازی وابسته قرار داد و پوشش بسیار خوبی برای محیلانه ترین سیاستهای نواستعماری گردید. و در میان مردم سردرگمی عجیبی نسبت به ماهیت اوضاع ایجاد نمود. زمان شاه همه چیز روشن بود و شاه همه اسلوبهايش را آزمایش کرده بود و دیگر فقط با زبان گلوله با مردم حرف میزد ولی اکنون هزاران زبان سسرای تحمیق و سرکوب جنبش خلق گشوده بود علاوه بر آنکسه زبان گلوله نیز فصیح تر و سهلتر از زمان شاه در صورت لزوم بکار گرفته میشد در چنین شرایطی همانطور کسه در فوق تذکر دادیم وظیفه نیروهای روشنفکری انقلابی خلق این بود که به خلق کمک کنند تا وضع تازه را دریابد ولی متأسفانه در بسیاری از موارد این نیروهای روشنفکری بیشتر از توده‌های خلق که بهر حال در تجربه روزمره خود ماهیت اوضاع جدید را بطور غریزی درک میکردند دچار اشتباه و توهم بودند.

در درون جنبش کمونیستی اپورتونیستهای رنگارنگی
 با تحلیلهای گوناگون عجز خود را در درک واقعیهات
 و آمادگی خود را برای شرکت در کار فریب توده ها ظاهر
 ساختند. آنها از انتقال حاکمیت به بورژوازی "ملی" یا
 "لیبرال" و "متوسط" و یا خرده بورژوازی "رفاه"
 یا "سنتی" و یا بطور کلی خرده بورژوازی و یا شرکتی
 از همه اینها سخن گفتند بدون آنکه بتوانند نشان
 دهند کدام تغییر اقتصادی - اجتماعی و یا کدام انتقال
 قدرت واقعی این انتقال را تأیید میکنند. آنها در بهترین
 موارد بورژوازی وابسته را که قیام ضربات بزرگی بر وی
 وارد ساخته بود و مطابق تعلیمات لنین بواسطه ورود
 همین ضربات میبایست هزاران بار هوشیارتر و دینی تر
 دست بعمل زند، به بیمار درمانده ای تشبیه میکردند که به
 گویا این ضربات او را بحالت انحاء و بیهرشی افکننده
 و اکنون بورژوازی ملی یا بورژوازی لیبرال یا خریده
 بورژوازی سنتی مرفه یا هر سه در کنار یکدیگر مشغول
 پرستاری و درمان او هستند تا گویا از جا برخیزد و
 لابد همه آنها را باز مثل گذشته سرکوب کند. اینها
 میگویند "خرده بورژوازی در رویای جمهوری اسلامی غسرق
 است و در این شرایط بعطت ضعف تاریخیش محکوم است کسیه
 پیروزی خود را تقدیم بورژوازی کند، او پیش از
 هر چیز در فکر ترمیم خرابیهای سیستم کمپرادوری با پوشش
 اسلامی است" (ص ۴۶ - پاسخ به صاحبه) چه کمکی
 از این بزرگتر میشد به فریگاری بورژوازی کمپرادور
 در این دوره نمود، او را که ابتکار همه اعمال را در
 دست دارد به بیماری محض تشبیه کنیم که فعلاً کاری
 از او ساخته نیست و همه مسئولیتها را به گسردن

"بورژوازی لیبرال" مخصوصاً "این خرده بورژوازی بسیار طبیعتاً متزلزل" و "مردد" و هزار صفت زشت دیگر انداخت. لنین میگفت بورژوازی وقتی زیر ضربه انقلاب قرار میگیرد همه نیروهایش را بسیج میکند و بنویسد خود انقلابی عمل میکند اینها بورژوازی وابسته را در زیر ضربه به موجودی فاقد هرگونه قدرت اجرایی تشبیه میکنند. که گویا موقتاً "نیروهایی که بهر حال ریشه ملی دارند وظایفش را انجام میدهند تا دوران نقادگی را بگذرانند و باز قادر به اعمال نقش خویش باشد. اما آنها مدتر از این و نریبکترانه تر از این نمیشد سخن گفت و لیسینی اپورتونیستهای ما گفتند، برای امپریالیسم چه از این بهتر که هدف مستقیم مبارزات خلق نه بورژوازی وابسته به بلکه آن نیروهای ملی باشد که طبق تحلیل این اپورتونیستها گویا نمیگذارند بورژوازی وابسته که بد حالت اغماز افتاده فوت کند. در آغاز بنظر میرسید که اینها دچار اشتباه شده اند ولی جریان اوضاع نشان داد که اشتباهی در کار نیست و اپورتونیسم مشغول انجام وظیفه تاریخی خویش یعنی کاستن از حدت مبارزه طبقاتی خلق و منحرف کردن مسیر آن میباشد. بهر حال با آرایش جدید بورژوازی وابسته به امپریالیسم بکمک مودیان نه تریستن سیاستهای نواستعماری برآه افتاد. همه چیز بروفق مراد بود. پیش از هرکاری باید خیال بورژوازی وابسته به امپریالیسم از جانب مصونیت ارتش در مقابل مردم راحت باشد. اینست که اولین برنامه دولت جدید مراسم غسل تعمید ارتش بود و اولین خیزش خلق در مقابل دولت جدید تقاضای انحلال ارتش بود و در جریان این کشمکش، خلق چیزهای بسیاری آموخت. ارتش تغییر نام یافت.

برای آنکه تجدید سازمان نیابد، چندی از امرای ارتش را تیرباران کردند تا جان بقیه را نجات دهند. عده‌ای را برکنار کردند تا عده‌ای از برکنارشدگان را بر سر کار بیاورند و پس از مدتی بتدریج این کنارگذاشتگان دیروز را بر سر کار فراخوانند و به فرماندهی رسانند. واقعا "کسانیکه دست به این کار ابلهانه میزدند و به خیال خود خلق را فریب میدادند تا چه حد این خلق را جاهل و عامی تصور میکردند و به واقع یکی از خصوصیات رژیم کنونی اینست که روی جهل مردم بسیار حساب میکنند، همانطور که شاه روی ترس آنها حساب میکرد، ولی مسردم در جریان روزمره زندگی و مبارزه بصرعت چهره واقعی آنها را میدیدند (و می بینند) و تسلیم فریبهای آنها نشدند. ولی ابورتونیستها که این فریب برایشان دلیزیرتر از هزار واقعیت بود کم کم به آن رضا دادند، خودشان پرامونش سکوت کردند و مردمی را هم که کردشان جمیع شده بودند دعوت به سکوت کردند ولی شترسواری مخفیانه میسر نیست ارتش نمیتوانست ماهیت خود را پنهان کند حتی اگرچه اسمش اسلامی و ملی شده بود در عید سسسال "قیام پمروزمند" ارتش سسندج را به آتش کشید و هرگونه عوامفریبی در ماهیت این ارتش را باطل کرد همه چیز بروفق مراد بورژوازی وابسته بود و فقط یک چیز محاسبه‌ها را غلط از آب درمیاورد و آن همان چیزی بود که حسابهای شاه را هم غلط از آب درآورد: مبارزه خلق. "افسوس" ! که این خلق که بورژوازی وابسته سعی میکنند در ایمانش به اسلام بیش از حد مبالغه کند آنقدر که به قرآن آشناسنه تاریخ آشنا نیست. والا بورژوازی وابسته کمک تمام بزهکاران سیاسی گذشته خلق را تاریخی را که

برایش نوشته میخواند و برایش توضیح میداد که مصدق شخصیتی ملی بود که بقدرت رسید ولی آنقدر کمونیستها در کارش کارشکنی کردند که سرانجام دربار و آمریکا براحتی کنارش گذاشتند. اینها در محاسبات خود حسرت توده را "کمونیستها" جا میزنند و وقایع تاریخی را نیز کلاً واژگونه جلوه میدهند و نمی گویند که مصدق میخواست دولت ملی خود را بکمک ارتش شاهنشاهی بنا کند میخواست مبارزه ضد امپریالیستی را با وجود حفیظ فثودالیم صورت دهد و میخواست اصلاحات موردنظر خسودرا نه با تکیه به خلق بلکه از راه قانون و مجلس انجام دهد. اینها بود که حکومت او را غیرممکن میکرد. و اگر حزب توده از "کمونیستهای واقعی" تشکیل میشد و اگر چنان حزبی با مصدق همگام بود اساساً "اعلیحضرت" دستخط نخست وزیری مصدق را صادر نمیکرد و بهر قیمت بود به مبارزه با قیام خلق برمیخواست. اساساً "یکسری از دلائلی که علاوه بر حمایت خلق از مصدق باعث شد کسیه دربار موقتاً" در مقابل نهضت ملی عقب نشینی کند، این بود که مصدق از تز ملی شدن صنعت نفت حمایت میکرد و حزب توده به دلائل خاصی که همواره خاص خود این "کمیته مرکزی" خاشن است با آن مخالفت مینمود. بهرحال اگر مردم عامی زیاد گوش به این تاریخ نویسی بسورژوازی وابسته نمیدهند، برای این اراجیف در میان اپورتونیستها گوشهای شنوایی هست. آنها حتی وظیفه تاریخی مبارزاتی خویش را از روی همین طرز تاریخ نویسی اخذ میکنند. بسورژوازی وابسته پس از آنکه تاریخ زمان مصدق را آنچنان تحریف کرد، فوراً "به مقایسه وضع دولت پس از قیام بهمین بادولت مصدق میپردازد و در این دولت شخصیتها را بفراست

"بزرگتر" از مصدق میبینند و برای آن از ناحیه "چپ خطری همانند خطر حزب توده برای دولت مصدق (البته بزعم خود این تاریخ نویسان!) می بینند و اپورتونیستها نیز هر جا که خلق بمبارزه برمیخیزند با این فکر که مسا نباید خطائی را صورت دهیم که زمان مصدق صورت دادیم و باید از دولت "ملی" حمایت کنیم، از سازماندهی و تشکل نیروهای خلق خودداری میکنند و حتی جلوی جنبشهای خودبخودی را حتی الامکان میگیرند. البته همه... اپورتونیستها این سخنان را با این صراحت بیان نمیکنند البته این صراحت را در روزنامه کار شماره ۳۲، ارگان "فدائیان خلق" می بینیم. ولی همه نتایج عملی آنها را می پذیرند.

ولا ولی واقعیت چیست؟ آیا مردانی که در رژیم جدید دست اندرکارند بمراتب "بزرگتر" و ملی تـسـسـر از مصدق اند و یا ماهیت این دولت و اعمال آن انقلابی تر و ملی تر از ماهیت و اعمال دولت مصدق است؟ هرچند معتقد نیستیم که در زمان مصدق نیز حاکمیت بطور کامل به بورژوازی ملی منتقل شده باشد، در حالیکه اساساً مقایسه وضع امروز را با گذشته بصورت مکانیکی کار درستی نمیدانیم و معتقدیم که تاریخ هرگز بطور جدی تکرار نمیشود ولی اندکی مقایسه این موزخیستین کذاب را بررسی میکنیم تا ببینیم که مصدق چه کرد و این ظاهراً از مصدق "بزرگترها" چه کردند. مصدق شیرهای نفست را سرانجام بروی امپریالیستها بمستولی اینها شیرهاشی را که قیام خلق بر روی امپریالیستها بسته بود بی قید و شرط بازکردند، مصدق واقعا "به مطبوعات آزادی داد و حتی بقول خود اینها مطبوعاتی که او را در حال رقص بسزای

آمریکا نشان میدادند آزاد گذاشت ولی اینها مطبوعاتی را که آزادی خود را از مبارزات خونین بدست آورده بودند بهبانه‌ایکه از زمان مصدق کسب میکردند بستند. روزنامه‌هایی را که مصدق اجازه انتشار داده بود "زاهدی" تعطیل کرد ولی روزنامه‌هایی که پس از قیام در دوران قیام بوجود آمده بودند توسط چه کسانی تعطیل شد؟ گوئی در میان از این "از مصدق بزرگترها" در عین حال "از زاهدی بزرگترها" هم وجود دارد. نه نباید تاریخ را این چنین نوشت و نباید آن چنان از آن درس گرفت ولی اپورتونیستهای ما با این نحو درس گرفتن از تاریخ درد اصلی، خود یعنی بی‌عملی خود را تکمیل میدهند، لذا این روایت از تاریخ برایشان دلنشین است. مصدق میخواست نفت را ملی کند و حزب توده با ملی کردن نفت مخالفت میورزید، مسلم است که این حزب در آن شرایط در جهت تضعیف نهضت ملی عمل میکرد زیرا که در آن زمان بزرگترین عامل وابستگی اقتصاد به امپریالیسم صنعت نفت بود ولی این چه ربطی دارد به امروز، که این "از مصدق بزرگترها" میخواهند بقول بازرگان خرابیهایی را که قیام به اقتصاد بورژوازی وابسته وارد کرده جبران کنند و کمونیستها میگویند نه، باید وابستگی را برانداخت! امروز مصدق جهت ملی را میگرفت و حزب توده جهت فدملی را، امروز این "از مصدق بزرگترها" جهت فدملی را دارند. و جالب اینست که حزب توده با وفاداری حیرت‌آوری به اصول خویش در این مرحله نیز جهت فدملی را حمایت میکند. بهر حال در این مقایسه اگر عنصری از واقعیت وجود داشته باشد اینست که جنبش کنونی خلیج بسیار بزرگتر و پودامنه‌تر از نهضت زمان مصدق است.

ولی این تاریخ نویسان کاری به این حقایق ندارند آنها تاریخ را بهمان صورت مینویسند و میدانند که در بازار اپورتونیستها این کالا خریدار دارد. آنها مشتری خود را خوب میشناسند. چرا آنها که میخواهند از تاریخ گذشته درس بگیرند نحوه مسلط شدن رضاخان قلد را بیساده نمیاورند. بیاد نمیآورند که چگونه یک حيله امپریالیستی از یک نوکر جیره خوار یک قهرمان ملی ساخت و همواره نیروهای ملی به حمایتش برخاستند و هر جنبشی را سرکوب کرد. تقویتش نمودند که گویا فرجعین و نیروهای گریز از مرکز را درهم میشکند و وقتی همه تضادهای درونسی طبقه حاکم بکمک نیروهای ملی بنفع رضاخان حل شد، با سهولت و بدون آنکه کسی چیزی بگوید خود اینها را هم درهم شکست. آیا امروز نیز البته در مقیاس بسیار وسیعتر چنین وضعی حاکم نیست؟ آیا امروز هم نیروهای خلق به مدد تحلیلهای اپورتونیستی وسیله دست گروهی از هیئت حاکمه جدید برای حل تضادهاشان با سایر قشرهای این هیئت حاکمه قرار نگرفته اند؟

بله در آغاز، رژیم جدید که برای تسهیل گشتار، تبلیغات خود را شدیداً در پوشش مذهب می پوشاند برای سرکوب جنبش خلق محمل مبارزه با کمونیسم را برگزیدند. هرکس هر سخنی گفت که به مذاق حکام جدید خوش نیامد و یا با منافع بورژوازی وابسته مغایرت داشت، به کمونیسم متهم میشد. برای سرکوب کمونیسم در "جمهوری اسلامی" البته دو تکلیف موجود است یکی "دشمنی" و دیگری "اخروی". چنین بود محتوی تبلیغاتی که رژیم جدید بکمک آنها میکوشید جنبش خلق را سرکوب کند و لایسی "مناسفانه" در این محاسبه هم اعتقاد مذهبی مردم بیش

از حد بحساب آمده بود و هم احترام آنها به کمونیستها دستکم گرفته شده بود. دیگر نام کمونیسم با نام فدائشی در نزد خلق یکی شده بود و خلق ما سالهای دراز در خلوت تنهایی خود عشق به چریکهای فدائشی را با خون خسود آمیخته بود و در قیام بهمن ۵۷ دوش بدوش آنها جنگیده بود. عربده‌های کارگزاران رژیم جدید و فریادهای "مرگ بر فدائشی" آنها جز آنکه روز بروز پیرامونشان را از مردم بیشتر خالی کند سودی برایشان نداشت. در آن زمانیکه به اشکال مختلف اپورتونیستهای ما مشغول اثبات این امر بودند که مبارزه مسلحانه "انحرافی از مارکسیسم" بوده این دولتمردان میدیدند که چگونه مبارزه مسلحانه چریکهای فدائشی در ۸ سال گذشته سلاح تبلیغاتی مبارزه ضد کمونیستی که ظاهراً "در پیست" "جامعه اسلامی" و آنهم در یک "نهضت اسلامی" میبایست در این زمینه برنده‌ترین سلاح باشد کارآیی خود را بکلنتی از دست داده و عربده‌های ضد کمونیستی اولیه بتدریج خاموش شد و نتایج منفی آن آشکار گردید. رژیم متزلزل شد و بورژوازی وابسته دانست که اگر این رژیم بدینگونه فرو ریزد دیگر جلوی سیل قیام خلق را نمیتوان گرفت، لذا مکاری تازه‌ای صورت گرفت. عده‌ای از درون همین هیئت حاکمه از عده‌ای دیگر انتقاد کردند که نباید چنین سخن بگویند و نباید تضادها را دامن بزنند.

پس به روش دیگری متوسل شدند خلق در آن هنگامیکه اینان فریادهای هیستریک ضد کمونیستی میکشیدند همچنان خواستار مبارزه با بورژوازی وابسته به امپریالیسم امریکایی امپریالیسم آمریکا بود و تا جاییکه سرکوب اینان اجازه میداد این مبارزه را صورت هم میداد، پس

دست به حيله نواستعماری جدیدی زدند جنبش خلق را باید در پوشش مبارزه ضد آمریکائی سرکوب کرد " همه بموی آمریکا نشانه بگیرید" و با این شعار عده‌ای به خانه کارگر میریزند که اینجا خانه آمریکاست، که اینجا لانگ نوکران آمریکاست و در بلندگوهای تبلیغاتی نعره سر میدهند که چریکهای فدائی نوکران آمریکا هستند. چیه اتفاق جالبی وقتی کمونیسم مورد حمله بود مصداق آن فدائی بود و امروز که آمریکا مورد حمله است باز مصداق آن فدائی است چه می‌پندارید؟ هدف در هر دو مرحله یکی است:

همانها تیکه در دوره قبل بعنوان کمونیست سرکوب میشدند در دوره جدید بعنوان نوکران آمریکا و صهیونیسم بین المللی مورد هجوم تبلیغاتی رژیم جدید قرار گرفتند. یورش وحشیانه به کردستان زیر همین شعار صورت گرفت در حالیکه تنها راه مبارزه با امپریالیسم در کشور ما مبارزه با بورژوازی وابسته و ارتش مزدور است. اینها بیبها نه اینکه ما درگیر مبارزه با آمریکا هستیم از مردم میخواستند دست به ترکیب هیچ نهاد امپریالیستی نزنند. مبارزهای واقعی وجدی به مبارزهای موهوم و بیهدف تبدیل میشد و مبارزهای طبقاتی تحت الشعاع بندوبستهای بین المللی قرار میگرفت. کسانی که اسناد ده سال خیانت خاندان پهلوی بطور کامل در اختیارشان است و حتی یک سطر آنرا ابراز نکردند اکنون با چند سند بی ارزش که خیلی زود معلوم شد در ارتباط با تصفیه حسابهای خصوصی درونی خود هیئت حاکمه منتشر میشود از مسرودم توقع دارند در صف چهار میلیونی به تحسین این مبارزه "شجاعانه" بپردازند (در اینجا لازم است تذکر دهیم که

ما "افشاگری" های اخیر غاصبین نام سازمان چریک‌های فدائیان خلق ایران را قبل از اینکه افشاگری بدانیم ، کمک به یک بخش از طبقه حاکمه بر علیه بخش دیگر میدانیم و قبل از آنکه نشانی از دامن زدن به تفادهای درونی طبقه حاکمه را در آنها ببینیم ، تنها کرنشی در مقابل ارتجاع حاکم را می بینیم . بیشک قابل سوال است که اگر این اسناد بعد از قیام بدست این غاصبین نام سازمان ما افتاده است ، پس چرا تا کنون به افشای آنها نپرداخته اند؟! راستی آیا در تاریخ هیچکس بخود جرات داده تا اینحد قیام خلقی را بسسه مسخره بگیرد.

درگرماگرم این دسیسه بازی نواستعماری اپورتونیستهای ما به چه کاری مشغولند؟ اینها هنگامیکه فریاد "مرگ بر فدائی" آن عربده‌گشان به آسمان برمیخیزد خود را سرزنش میکنند که گوئی ما چپ روی کرده ایم که چنین وضعی پیش آمده است و هنگامیکه این صداها موش میشود و فریاد "مرگ بر آمریکا" برمیخیزد با این نغمه جدید به رقص برمیخیزند و مردم را به حمایت و دنباله روی از سازندگان این نغمه تشویق میکنند و هنگامیکه سازندگان این نغمه با ترنم همین آواز به سرکوب خلق میپردازند آنها به سرزنش "قشریون" ویا "عناصر ناآگاه" میپردازند. اینها در فریب خلق شریک‌حرمند ، بله دسیسه کاریهای بزرگی صورت میگیرد و بسیار هم طبیعی است که چنین میشود. وقتی بورژوازی وابسته در سالروز ۲۸ مرداد باز بفکر آزمایش ۲۸ مرداد میافتد و قصد تکرار آن روزهای خوش را در سر میپروراند و آن هجوم وحشیانه را به گردستان تدارک میبیند و آنچنان بر خلق ما میتازد، اپورتونیستها در تحلیلهای غسسه

"گرایشهای ارتجاعی و خرده بورژوازی" و یا "خواستهای
 فاشیستی روحانیون" و امثالهم سخن میگویند و هنگامیکه
 سرانجام مقاومت دلیرانه خلق کرد مانع تحقق خیالات
 بورژوازی وابسته میشود و خلق کرد بانشار خون خود بار
 دیگر ثابت میکند که تکرار تاریخ بصورت مسخره میسر نیست،
 برای فریب توده ها باز به یک نیرنگ بازی نواستعملناری
 احتیاج است بورژوازی وابسته بازرگان را از نخست وزیری
 کنار میگذارد و او را برای سخنرانی به پادگانشها میفرستد
 و آنگاه بازرگان و اطرافیان او از طرف همان کسانی که تسا
 دیروز مخالفت با بازرگان را مخالفت با امام و مخالفت با
 امام را مخالفت با خدا و مخالفت با خدا را مخالفت با خلق
 خدا و خلاصه هزاران گناه دیگر میشناختند، ناگهان بسبب
 مناسبت مصلحت روز، همه به دشنام گوئی به بازرگانان
 پرداختند و گناه همه آنچه را که نشده بود و میبایست
 میشد و همه آنچه که میبایست بشود و نشده بود بگردن
 بازرگان انداختند. اما پورتونیستهای ما چه کردند، آنها
 هم با اینها همصدا شدند و از اینکه اسناد همکاری بازرگان
 و دارودستهای او شده است اظهار خوشوقتی کردند و بسبب
 گفته های سابق خود استناد کردند که ما گفتیم که اینها
 نمایندگان بورژوازی لیبرال اند که با بورژوازی وابسته
 دست به یکی کرده اند و ما هم سند سرمایه داری اینها را
 منتشر کرده بودیم و غیره، و باین ترتیب پورتونیستهای
 ما بدنبال تحلیل غلطی که از ترکیب دولت میدهند، مرحله
 به مرحله دستاویزی میشوند در دست بورژوازی وابسته برای
 تسویه حسابها و تحکیم ارتجاعی ترین نهادهای ضد خلقی،
 اینها بجای آنکه از تضادهای درونی هیئت حاکمه بنفع خلق
 بهره برداری کنند و بجای آنکه این تضادها را در جهت منافع

خلق دامن بزنند، مدام درمقابل کسانی که خود آنها را نمایندگان - "خرده بورژوازی ملی ضد امپریالیست" مینامند، دست خود را می‌شویند و سوگند می‌خورند که ما باین اختلافها کاری نداریم و اگر "اجازه" بدهید شما را در حل این تضادها یاری هم خواهیم کرد.

بورژوازی وابسته تمام قدرتهائی را که شاه بطور غیرقانونی و بنا به اقتضای سیستم سرمایه‌داری وابسته اعمال میکرد در اختیار "فقیه" قرار میدهد. در واقع این یک قانون اساسی نیست که علی‌الاصول باید حدود حقوق و تکالیف دولت و مردم را نسبت بیکدیگر تعیین کند، بلکه این قانونی است برای آنکه اعلام کند هیچ قانونی در کار نیست و قدرت حاکمه درمقابل افراد هیچ حدی برای حقوق خود نمیشناسد. البته این یک واقعیت تاریخی است که دیکتاتوری طبقات حاکم درمقابل مردم بهیچ قانونی پای بند نیست، ولی تا امروز هم هیچ طبقه حاکمهای باین جمارت آنرا در قانون اساسی خود نگنجانده است.

تفسیرهای نواستعماری بکار می‌افتند و این اصل را نه باقتضای منافع بورژوازی وابسته، بلکه به طبیعت اسلام نسبت میدهند و دستگاههای تبلیغاتی بورژوازی وابسته چنین وانمود میکنند که گویا اگر این اصل از قانون اساسی حذف شود، اسلام بکلی نابود خواهد شد و گویا خلق مسلمانان برای تحقق این اصل دست به قیام زده است. مسلم است که این یک فریبکاری بیش نیست. همین کسانی که چنین در اینجا هوادار اسلام میشوند در برخورد با احیای زمینهای موات و حفاظت مباحات درست راهی را میروند که قوانین آریامهری تعیین کرده بود. اجازه احیای زمینهای مسوات با دولت است. آیا این یک اصل اسلامی است؟ آیا اسلام

صراحتاً " نگفته است که زمین مواتی که احیاء شود متعلق به احیاکننده است (ما به قابل اجرا بودن این اصل در حال حاضر کاری نداریم)؟ این اجازه دولت در کجای قوانین اسلامی است؟ و با این همان اصلی است که قانون ملی کردن زمینهای "اعلیحضرت" که هیچکس تردیدی ندارد برای تاءمین منافع بورژوازی وابسته وضع گردیده بود مقرر میکند؟ چرا آنها که در مورد ولایت فقیه آنچنان وسواس دارند که مبادا اصول اسلام زیرپا گذاشته شود، در اینجا چنین بی احتیاطی بزرگی کرده اند؟ تازه صلاحیت این فقیه و معیارهای تشخیصی این صلاحیتها و مراجع تشخیصی این صلاحیت در این قانون چه همان اندازه عوامل نگاهدارنده دولتهای سابق مرموز و مبهم است ("قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع الشرایطی را که از طرف مردم بعنوان رهبر شناخته میشود آماده میکند". از طرف مردم به رهبری "شناخته میشود" نه آنکه انتخاب میشود، و همه ابهام "فقیه" در همین است). در مقابل این واقعیات اپورتونیستهای ما چه میگویند؟ آنها در اینجا نیز مردم را فریب میدهند و یا لاقلاً در ایستادن مردم فریبی شرکت میکنند و بجای آنکه توضیح دهند چه مسائلی طبقه حاکم موجود را به وضع چنین قانونی واداشته چشمها و گوشهای خود را میبندند و بعمق تاریخ فرومیروند و در زمان خلفای عباسی و بنی امیه علت این واقعیه را میجویند و مینویسند: "اسلام همین است". گویا چون اسلام ارتجاعی است و واضعین این قانون "قشریونی" هستند که کورکورانه میخواهند "سنتهای اسلام" را زنده کنند، قانون باینصورت درآمده و هیچگونه منافع طبقاتی پشت سر آن موجود نیست.

و آنگاه این "قشریون" را سرزنش میکنند که نمیتوان

جامعه را به دوران نفوذالیم برگرداند. صحبت از امتیازات
 های "کاست" روحانی یا قشر روحانی بمیان می‌آورند و
 این قانون اساسی را چنان جلوه میدهند که گویا روحانیون
 خواسته‌اند صرفاً "قدرت خود را در آن تثبیت کنند و برای صنف
 روحانی امتیازهای ویژه‌ای قرار دهند. درحالیکه اگر بدقت
 قانون اساسی را مطالعه کنیم، درمی‌یابیم که اینطور نیست
 و قائل شدن حق تصمیم‌گیری برای یک فقیه یا هیئتی از فقها
 اساساً با نیازمندیهای سیاسی بورژوازی وابسته هماهنگی
 داشته و دقیقاً "در جهت تاءمین منافع آنها وضع گردیده
 است. در جریان انقلاب همه دیدند که کمیته‌های اساسی و
 روحانیونی که در این کمیته زمام کارها را در دست داشتند
 چه خدمت بزرگی در کاستن از قیام خلق بر علیه بسورژوازی
 وابسته با میریالیسم انجام داده‌اند، خدمتی که بهیچوجه
 قابل انکار نیست و دیدیم که بسیاری از کسانی که گفته در
 مجلس "خبرگان" زیر این قانون اساسی را امضاء کردند از
 روحانیون سرپرست همین کمیته‌ها بودند، ولی در قانون
 اساسی هیچکس بفکر تحکیم موقعیت این کمیته‌ها نیافتاد و
 اگر چنین میشد در حدی میتوان گفت نفوذ روحانیون یا لاقلاً
 نفوذ قشر بالای روحانیت در نظام آینده تا حدی تاءمین
 شده بود. ولی نه تنها در مورد این کمیته‌ها امتیازی داده
 نشد، بلکه حتی سپاه پاسداران را به ضرر آنها در قانون
 اساسی تثبیت کردند. شاید بسیاری از روحانیون تا وقتی که
 کمیته‌های امضایان به استناد قانون اساسی و با توجه به
 مقامی که برای سپاه پاسداران در قانون اساسی شناخته
 شده بود، منحل شدند، از نتایج عملی قانونی که تصویب
 کرده بودند آگاه نبودند. ولی اگر این "قشریون" از نتایج
 عملی کار خود بی اطلاع بودند، طراحان و الهام بخشان

واقعی این قانون اساسی کاملاً آثار عقلی اش را در نظر
داشتند. کمیتها هر چند در جریان قیام خلق نقش بزرگی
برای اعاده آرامش بازی کردند، ولی وجودشان در دوره صلح
و آرامش عامل پراکندگی قدرت و مانع تمرکز شدیدی است که
لازمه حیات و دوام و رشد بورژوازی وابسته است.

اپورتونیستهای ما بورژوازی وابسته را که پشت همه
این خیمه شب بازی ها قرار دارد، کنار میزنند و گناها را
بگردن روحانیون میاندازند. درحالیکه بسیار ساده میتوان
دریافت که بورژوازی وابسته امروز از ترس قیام خلق
به دامان روحانیون چنگ زده و وقتی نیازی را که بآنها
احساس میکند مرتفع شود، آنها را رها خواهد کرد. هم امروز
میبینیم که هر جا دیگر به وجودشان احتیاجی نمیبینند، به
راحتی کنارشان میگذارند و حتی در دستگاههای تبلیغاتی
خود به رشوه خواری و پارٹی بازی متهمشان میکنند. ایسین
اپورتونیستها که بما چریکهای فدائی خلق اِشهام داشتند
طرز تفکر "مکانیکی" را میزنند، که گویا تضادهای درونی
هیئت حاکمه را نمیبینیم، خود آنچنان در اعمال "دیالکتیک"
افراط کرده اند که به ابزاری برای حل تضادهای درونی
هیئت حاکمه تبدیل شده اند و تضاد اصلی کنونی جامعه ما
را هر روز بنحوی پشت سر یک تضاد فرعی پنهان میکنند.

باری، بازار عوامفریبی بورژوازی وابسته واقعا
گرم است. نوکران این بورژوازی نه تنها تاریخ گذشته را
آنچنان که گفتیم مینویسند، تاریخ آینده را نیز نوشته اند
و هر روز در بوقهای تبلیغاتی خود میدهند. همه کسانی
میدانست که بورژوازی وابسته با این دلیل آنچنان نگسران
سرنوشت ارتش است که میدانند سرانجام ارتش باید قیام خلق
را بطور قطعی و نهائی درهم شکند. و بورژوازی وابسته و

تمام نوکرانش بیشترین توجه خود را در این مدت به سازماندهی ارتش و سایر نیروهای مسلح مصروف کردند. و اینجا و آنجا بطور جزئی و موضعی به میدانش آوردند و کار آئینش را سنجیدند و همه اینها با امید روزی بود که زمینه سیاسی لازم برای ورود قطعی ارتش به صحنه و قتل عام بیرحمانه، خلق آماده شود. اگر مقاومت دلیرانه خلق کرد نمیشود، مرداد امسال یکی از تاریخ‌هایی بود که بورژوازی وابسته برای مداخله همه‌جانبه ارتش تعیین کرده بود. خلق کسرده بحق پیام همه مردم را نجات داد و این خلق قهرمان حق‌بزرگ و تاریخی برگردن سایر خلقهای میهن ما دارد. قانون اساسی که با آینده‌نگری ژرفی از جانب بورژوازی وابسته تنظیم شده، حتی احیای نقش ژاندارمی این ارتش را در سیستم پیش‌بینی کرده و وقتی قانون اساسی در مقدمه خود در مورد وظایف ارتش و سپاه پاسداران می‌آورد که "نه تنها حفظ و حراست از مرزها، بلکه بار رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود" نباید فریب تحلیل‌های ایورنوئیست‌ها را خورد و این عبارت را بلند بسروازی "قشربون" متعصب تلقی نمود.

بورژوازی وابسته با مکاری از همان آغاز قیام با پیش‌بینی چنین روزی، تاریخ آینده خود را نیز نوشته بود. و منملقین و جاپلوسان آنرا در هر مقامی پشت بلندگوها دمیدند که سرانجام گویا چپ‌انچنان اخلال میکند و آنچنان شیرازه کارها را از هم میپاشد که بالاخره سر و کله یساک رضاخان، یک پینوشه، یک سوهارتو پیدا خواهد شد و همه را ساکت خواهد کرد و مسلم است که گناه چنین کاری نه بگردن آن رضاخان، نه بگردن آن پینوشه، نه بگردن آن سوهارتو

و حتی نه بگردن آن کسانی است که هر روز در بادگانهها سخنرانی میکنند و ارتش را برای بازی کردن نقش آن رضا خان، آن پینوشه و آن سوهارتو آماده میکنند، نه! مسئولیت آن بگردن هیچک از اینها نخواهد بود. مسووخ بورژوازی وابسته تاریخ آینده اش را بگونه ای مینویسد که وجدان همه پادزها پیش آمده باشد، همه تقصیرها بگردن کمونیستهاست که گفتند اداره کارخانه ها را بدست سوزاها سپارید و تقسیم زمینها را بعهده شورای دهقانان بگذارید، همه فتنه ها از اینجا برخاست، این پینوشه بیچاره بیگناه است، و همه این اراجیف را در ستون روزنامه ها میخوانیم که در جریان کردستان برای چمران و دلک بازیها پیش آمده حماسه سروده اند تا مگر از او بیک رضا خان، بیک پینوشه یا بیک سوهارتو بتراشند و اگر خلق کرد شکست خورده بود چنین تم می شد، تنها مبارزه دلیرانه این خلق بود که امروز این "شهباز تکاور" را این چنین بی حیثیت کرد، این چنین بیجان را همان مزدورانی مینویسد که در جریان جنگ کردستان درباره چمران در روزنامه های خود مطالبی از این قبیل را چاپ کردند: "کردها تصور میکنند که هر هلی کوپتری که از آسمان میگذرد و یا هر ستونی که از منطقه عبور کند دکتر چمران در آن حضور دارد خدا انقلاب نیز حتی از اسم او وحشت میکند و خوب میداند که وجود او در یک منطقه آنجا را آزاد نخواهد گذارد." (کیهان ۲۲ مهر - شماره ۱۵۸۳) بسیار مسخره است، پرورندگان پینوشه از ظهور پینوشه هشدار میدهند، چگونه است که اینها هم انقلاب اند و هم خدا انقلاب؟ چگونه است که اینها آنچنان انقلابینند که به تهرانی دژخیم را محاکمه میکنند و در عین حال از همین تهرانی، از این کشیف ترین وسیله، برای بی اعتبار کردن

انقلابیون در نظر مردم در صدد بهره برداری پند؟

هرکاری در این سرزمین صورت میگیرد و هر تجاویزی به قیام خلق میشود همه بحساب چپ و اریز میشود، روزنامه‌ها را نیندازید که بهمان دلایلی توقیف کردند و باقیمانده آنها را به مزدوران چاپلوسی تبدیل کرده‌اند که محمد رضا شاه کرده بود! نه، اینها دلایل دیگری داشتند! صبر انقلابی‌شان! از دست نیروهای چپ‌لبریز شده بود، اینها نه بخاطر سر سرکوب انقلاب روزنامه‌ها را سرکوب کردند! بلکه بخاطر سر حفظ انقلاب! چنین کردند، نه باین دلیل اجتماعات مردم را درهم می‌شکنند و مبارزات صنفی - سیاسی‌شان را سرکوب میکنند که طبیعتشان اقتضا میکند! اینها طبعاً "مبارز و انقلابی‌اند! اینها برای جلوگیری از نفوذ "فدائیسلا" و "سوا استفاده" نیروهای چپ‌دست با بنکار میزنند، ماهیت تبلیغات نواستعماری به بارزترین شکل متجلی است، اینها نه باین دلیل از مردم میخواهند که به منافع اقتصادی امپریالیسم در کشور کاری نداشته باشند، که حافظ ایمن منافع اند، دیگر کوس "فدای امپریالیست" بودن اینها در تراسر جهان زده شده است! اینها خودشان فدای امپریالیستند! بلکه باینجهت از مردم میخواهند که به نهادهای بورژوازی وابسته با امپریالیسم و منافع اقتصادیش کاری نداشته باشند، که خود درگیر مبارزه با آمریکا هستند، که نمیخواهند بهانه بدست امپریالیستها بیافتد، که نمیخواهند "فرصت طلبان چپ و راست" میدان بدست آورند.

اینها چنین میکنند و اپورتونیستهای ما به چه کاری مشغولند، آنها نیز با همین شیوه سخن میگویند، تاریخ را بهمین شیوه میفهمند و وظایف تاریخیشان را در مرحله کنونی بهمین سبک میفهمند و ماهیت اوضاع را بهمین صورت برای

مردم توضیح میدهند و در تحلیلهای تسلیم طلبانه‌شان حق را بجانب این بلندگوهای بورژوازی وابسته میدهند. تعجب نکنید وقتی در "کار" شماره ۲۲ میخوانید: "وظیفه کارگران و نمایندگان سیاسی آنهاست که از این مبارزه فدا مپریالیستی حمایت کنند، زمانیکه چنین حمایتی نمیشود بطور طبیعی کارگران ناآگاه را متهم به آمریکائی بنودن میکنند". بلکه از نظر این اپورتونیستها بسیار "طبیعی" است که گمانیکه یکسال تمام جنبش خلق را از هرگونه مبارزه فدا مپریالیستی و ضد بورژوازی وابسته بازداشته اند. "کارگران ناآگاه" را که حداقل خواست یک انسان یعنی تقاضای کار را مطرح کرده "آمریکائی" بخوانند، بلکه "طبیعی" تر از این هم نمیشود و رسواتر از این هم نمیتوان محمل سیاستهای نواستعماری شد.

بهر حال قیام دلیرانه خلق ما با وظایف و خطرات بزرگی مواجه است، از یکسو ۵۵ سال ترکوب وحشیانه فدا مپریالیستی باعث شده است که همه مشکلاتی که در دورانی طولانی مطرح شده اند همچنان حل نشده در دستور روز قیام باقی باشند و از سوی دیگر دشمن مکار از خارج و اپورتونیسیم چاپلوس از داخل کمر به درهم شکستن این قیام بسته اند. دشمن در هر مرحله میکوشد خواستهای طبیعی توده‌های خلق را سرکوب کند، وقتی کار به مرحله‌ای رسید که دیگر مقاومت در مقابل آن برایش میسر نیست، ناگهان خود انقلابی میشود و همان شعارهای مردم را با شدت و حدت بیان میکند و از آنها میخواهد که بدنبالش بیایند تا خود آنچه را که خواسته است برایشان صورت دهد و آنگاه با سرو صدای کرکننده کاریکاتوری از آنچه مردم خواسته بودند ایجاد کند و در جریان این حیل‌گری اپورتونیستها مرتباً "برآپش

درود میفرستید. مسئله شوراها را بخاطر آورید. خلق از آغاز قیام خواستار تشکیل شوراها بود. ماههای پس از قیام فکر شوراها بعنوان یک فکر "کمونیستی" و مخالف اسلام بنسبت سرکوب شد. ولی پس از آنکه دیدند خلق از این خواست خود دست برنمیدارد، ناگهان خود هوادار شوراها شدند. دیدیم که چه چیزهایی را جای شورا برای مردم اعلام کردند و مردم هم که همه چیز را فهمیده بودند با "استقبالشان" از این شوراها نشان دادند که آنقدر هم که اپورتونیستها در مقالاتشان جلوه میدهند "ناآگاه" نیستند. به مسئله تقسیم زمین نگاه کنید. دهقانان از آغاز بر حق خود بر زمینهای که روی آن کشت میکنند با فشاری کردند و رکوب شدند، ولی اکنون که دیگر مسئله گرفتن زمینها از طرف دهقانان مسئله روز شده است و دهقانان هرگونه امید را در این زمینه نسبت به دولت از دست داده اند و قانون شورای انقلاب که بسرای متجاوزین به املاک دیگران مجازات اعدام مقرر میکرد نیز نتوانسته است جلوی این موج را بگیرد. این مسئله همراه با یکسری ضرورتهای اقتصادی، دولتی و ادارا میکند تا خود را هوادار تقسیم اراضی نشان دهند و مسلما "بایستد منتظر به به گوئیهای اپورتونیستها هم در این زمینه باشیم و ظاهرا" این تحلیل را از آنها بپذیریم که گویا یکبار دیگر "خرده بورژوازی ضد امپریالیست" در "حاکمیت موجود" بر "بورژوازی لیبرال غیرانحصاری" و غیره و غیره سلطه پیدا کرده است.

ما دیگر در اینجا از آن سخن نمیگوئیم که چگونه اپورتونیستها در جنبش ما به بورژوازی وابسته و با بقول خودشان به "قشریون" مجال آنرا دادید که بسهولت بزرگترین خواست سیاسی جنبش خلق یعنی تشکیل مجلس مؤسسان و

تدوین قانون اساسی توسط مجلس مؤسسان را به خیمه‌شب‌بازی مجلس "خبرگان" تبدیل کنند. این بزرگترین خیانت سیاسی مشترک بورژوازی وابسته و اپورتونیست‌ها نسبت به قیام خلق ما بود.

قیام بیش از دو سال اخیر خلق ما با دامنه بسیار وسیع آغاز شد و تا امروز با تمام فرازونشیب‌هایی که از سر گذرانده همواره پرمایه‌تر و عمیق‌تر شده است. یکی از خصوصیات مبارزه خلق در این دوران این بوده است که همواره توده‌های مردم در ابتکار انقلابی از مدعیان رهبری آنها، چه کمونیست و چه غیرکمونیست، جلوتر بوده‌اند. از نظر ما در دامنه و عمق این قیام مبارزه مسلحانه ۸ سال قبل از آن نقش تعیین‌کننده داشته است. هیچکس از خاطر نخواهد برد که در آغاز قیام سخن روحانیون فقط باین دلیل شنیده می‌شد که شرح حال و جریان زندگی و شیوه مبارزه مبارزین مسلح را توصیف میکردند و باز هم کسی فراموش نخواهد کرد که وقتی دشمنان خلق سرانجام با قبول واقعیت قیام بر آن شدند تا با نفوذ دز صفوف آن در درون آن موضعگیری کنند تا بموقع به متلاشی کردن آن موفق شوند. آمدند و تمام مجاهدین که در جنبش ما هویتی خاص یافته بود، را غصب کردند تا بتوانند در نظر مردم خود را در لباس مبارزان جلوه دهند. چه اپورتونیست‌ها بخواهند و چه نخواهند آن مبارزه مسلحانه، حتی آن زمانیکه فقط بدست روشنفکران انجام میشده ماهیتاً هرگز از توده‌ها جدا نبوده و تجربه نشان داد هرگاه شرایط فراهم شود چه کسانی زودتر از دیگران با توده‌ها پیوند برقرار میکنند و جوش میخورند و کدام سابقه مبارزاتی زمینه این پیوند را فراهم میکنند. آیا چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق که در تئوری

بافی های این ابلهان گویا "توده ها را بحساب نمیاوردند"،
 "توده ها را تحقیر میکردند"، "بقدرت تاریخی توده ها واقف
 نبودند"، "میخواستند اراده خود را به توده ها تحمیل کنند"
 بیشتر و عمیق تر با توده ها پیوند پیدا کردند یا افسوس
 اهورتونیستهای "پروخط مشی توده ای"؟

اگر تئوری مبارزه مسلحانه اساساً "توده ها را

بحساب نمیاورد چگونه چنین اتفاقی افتاد؟

بهر حال ما چریکهای فدائی خلق در مقابل خلق
 قهرمان خویش و در راه آن طبقه کارگر خود را موظف
 میدیدیم که در سالروز رستاخیز سپاهکمل و قیام بهمین
 واقعیت اوضاع را آنچنانکه هست و بی پرده پوشی تشریح
 کنیم. ما معتقدیم که همه نیروها و افرادی که قلبشان
 برای این جنبش میطپد، در مقابل خون شهدای نیشماری که این
 قیام را تا باینجا رسانده اند مسئولند، بهمین جهت باید
 بیش از پیش هشیارانه عمل کنند و خطر بزرگی که قیام خلق
 را تهدید میکند کوچک نگارند و بدانند که اگر
 بورژوازی را در کشورهای کلاسیک نمیشد با بندوبست های
سیاسی از قدرت ناقط کرد این حقیقت در کشورهای وابسته
 و در مورد بورژوازی وابسته عدها بار بیشتر صادق است.
 انقلاب برای آنکه پیروز شود باید حداقل باندازه
 ضد انقلاب نیرو بسیج کند، باید حداقل باندازه ضد انقلاب
 از خود هشاری نشان دهد، باید حداقل باندازه ضد انقلاب
 از تاکتیکهای متنوع و انعطاف پذیر سود جوید و بالاخره
 باید حداقل باندازه ضد انقلاب در تحقق خواستهای خویش
 قاطع و جسور باشد. اگر ضد انقلاب پس از قیام بزرگترین
 نیروی خود را صرف سازماندهی و آرایش نیروهای مسلح خود
 کرد، انقلاب نیز میبایست و هم اکنون نیز میباید بیشترین

نیروی خود را صرفاً زماندهی نیروهای مسلح توده‌ای کند. اینست ما هیت‌تعلیمات تئوری مبارزهٔ مسلحانه - سیستم استراتژی، هم تاکتیک در زمان حاضر، برای تمام نیروهای خلقی و نه تنها برای کمونیست‌ها! اینست ما هیت‌تعلیمات آن تعلیماتی که چریک‌های فدائیان را در سال ۴۹ مکلف می‌کرد پیش از توده‌ها دست به سلاح بزنند و امروز آنها را مکلف می‌کند تا به خواست توده‌ها، آنها را سازمان دهند. بگذار اپورتونیست‌ها بگویند تئوری مبارزهٔ مسلحانه - سیستم استراتژی، هم تاکتیک، تئوری مبارزهٔ مسلحانه - سیستم "روشنفکران جدا از توده" میباشد، اینها با این سخنران حقایقی را که همه بچشم می‌بینند کتمان میکنند و بدین ترتیب نیروی خود را میریزند.

- درود بی پایان به رزمندگان رستاخیز سیا هگیل
- زنیسده بساد مبارزهٔ مسلحانه
- که تنها راه رسیدن به آزادی است!
- دست‌آورده‌های قیام شکوهمند
- ۲۱ بهمن را حفظ و گسترش بخشیم!
- مرگ پسر اپورتونیست‌ها
- مرگ برامپریالیسم و سگ‌های زنجیریش

بسا ایمان به پیروزی راهمیان
چریک‌های فدائیان خلق ایران ۵۸/۱۰/۱۵

پهنا : ۴۰ ریال
1979
this Movement
Oklahoma City, Oklahoma USA

www.KetabFarsi.com

از انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران